

بیان مساله

اندیشیدن درباره خلقیات ایرانی، بحثی مهمی از تحلیل تاریخی و سرزمینی جامعه ایران است. بسیاری از مسائل ملی ما، ریشه در ساختارهای عمیقی دارند که پنداره‌های ما و الگوهای رفتاری ما را شکل می‌دهند. بیشتر چرایی‌ها درباره ایران به یک چرای بزرگ اخلاقی بازمی‌گردند. سوالاتی مانند "چرا استبداد؟"، "چرا توسعه نیافتگی؟"، "چرا ضعف بورژوازی ملی؟"، "چرا مشکل کار جمعی؟"، "چرا پس‌افتادگی از کشورهای همچون ترکیه که تحولات اواخر قرن نوزدهمی ما و آن‌ها همزمان آغاز شده است؟" و سوالات مشابه دیگر، ما را به سوی پرسش‌های کلی‌تری سوق می‌دهند این که چرا خلقیات اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی در ایران، چنین و چنان بوده است؟

در این باره پرسش‌های مختلفی وجود دارد. گاهی از چیستی اخلاق^۱ و گاهی از چرایی اخلاق^۲ پرسیده می‌شود. ماهیت اخلاق چیست؟ چرا باید اخلاقی بود؟ چرا این کار اخلاقی و آن صفت غیراخلاقی است؟ آیا اخلاقی بودن توجیهی معرفت‌شناختی دارد؟ آیا امکان مفهومی دارد؟ شرایط امکان آن چیست؟ این سوالات به حوزه فلسفه اخلاق مربوط می‌شوند. اما گاهی نیز از چگونگی اخلاق^۳ پرسیده می‌شود. چگونه است که افراد و جوامع، این یا آن نوع اخلاق را دارند یا در اخلاقشان این یا آن تغییرات روی می‌دهد؟ این سوالات در حوزه‌هایی مانند نظریه‌های شخصیت روانشناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی پی‌جویی می‌شوند.

عبور از ذات‌انگاری در خلق و خوی ایرانی

فرض پایه ما این است که توضیح ذات‌باورانه^۴ خلقیات ایرانی، توضیح رضایت‌بخشی نیست. برحسب نوعی عادت ذهنی، اخلاق ایرانی نیز ذات‌انگارانه دیده می‌شود، گویا ایرانی جماعت ذاتاً چنین و چنان است و اخلاق و روحیات خاصی دارد. اما بر اساس رهیافت‌های شخصیت اجتماعی، مردم با خود، خلق و خوی ذاتی و پیشینی به عنوان یک طرح نهایی نمی‌آورند. خلق و خوی متحقق مردمان، پاسخ آن‌ها به شرایط زیست تاریخی و محیط نهادی خودشان است؛ مردم درصدد سازگاری با شرایط زندگی خود هستند و در این راستا به تدریج صفات و رفتارهایی را می‌آموزند. خلقیات مردم، همان رفتارهای آموخته شده و در واقع مکانیزمی برای سازگاری با محیط‌شان است و یا به نوعی، تجزیهات زیسته آن‌ها را منعکس می‌کند.

به این معنا، خلقیات متقلوب اجتماعی، عمدتاً بازتاب تفاوت شرایط زیست آن‌هاست. به گونه‌ای که اگر در یک تاریخ فرضی، مردم اروپا به خاورمیانه یا مردم چین به ایالات متحده منتقل می‌شدند شابلون‌های اخلاق اجتماعی آن‌ها هم جابجا می‌شد. مثلاً به عنوان نمونه میل به ناپایداری و نامنی و بی‌نظمی نهادینه یکی از ویژگی‌های شرایط و مقتضیات تاریخی جامعه ایرانی بوده است و به همین سبب سپاهی‌گری غلبه یافته و نظامیان ابتکار عمل را به دست گرفته‌اند، اقتدارگرایی زمینه بروز پیدا کرده و از این رهگذر راهبردهای سازگاری و انتخاب‌های میثی مردمان شکل گرفته است؛ در چنین دورهای مردم انتخاب کرده‌اند که چگونه زندگی بکنند تا باقی بمانند همان مردمی که در اسطوره‌ها و باورهایشان، راستگویی، مهم‌ترین ارزش کمیاب انسانی بوده است به اقتضای شرایط زیست خود آموخته‌اند که دروغ بگویند، تملق کنند یا نفاق پیش بگیرند تا معیشت‌شان تامین شود. برای مردم این سرزمین، دروغ گفتن، دلیل نداشته ولی علت داشت.

اخلاق اجتماعی؛ تحلیل نهادی و تفکر سیستمی

نظریه تحلیل نهادی^۵، نهادها را به شکل تاریخی تحلیل می‌کند و چگونگی تکوین ساکله‌های اخلاق اجتماعی را نیز از طریق سیر تکوین تاریخی نهادها توضیح می‌دهد. تحلیل تاریخی نهادهای اقتصادی و اجتماعی و شیوه معیشتی یک جامعه، می‌تواند چارچوبی نظری برای بررسی خلقیات مردم آن جامعه به دست دهد. البته بر اساس تفکر سیستمی و کل‌نگر، خود نهادها هم در یک بستر زمینه‌ای و نیز تحت تاثیر محیط شکل می‌گیرند. در این جا به یکی از رهیافت‌های نظری در این خصوص، یعنی رهیافت نونهادگرایی تاریخی می‌پردازیم.

بر مبنای این رهیافت و وضعیت موجود اخلاق اجتماعی در یک جامعه و فرهنگ از گذشته گرانبار است. مهم‌ترین کلید واژه این رهیافت "وابستگی به مسیر"^۶ است و در آن، فرض بر این است که باورهای مردمان و روحیات و خلقیات آن‌ها ریشه در سرگذشت نهادهای یک جامعه دارد. البته مفهوم "وابستگی به مسیر" لزوماً به معنای بی‌توجهی به کنشگری و عامیت انسانی و تغییر و تحول نیست زیرا خود تحولات نیز ریشه‌ها و صورتی نهادی دارند. در مفصل‌های حساس و بحرانی، تحولانی روی می‌دهد و تغییراتی به وجود می‌آید؛ خود پروژه تغییرات را نیز باید از طریق تکوین تاریخی نهادها و تحول آن‌ها و اصلاحات نهادی توضیح داد.



تاملی در خلقیات ایرانی

مقصود فراستخواه

قبل از ورود به اصل بحثه لازم است تعریفی کامل و دقیق از نهاد داشته باشیم. نهادها ساخت‌هایی متشکل از شکل‌ها یا شرایط پایدار شیوه‌های عمل هستند که از طریق آن‌ها، هم‌کنشی‌هایی مهم و پردامنه مبتنی بر یک رشته ارزش‌ها و هنجارها و نمادهای مشترک در حول منافع و علایق، صورت می‌پذیرد، مانند نهاد خانواده مالکیت دولت دین، تعلیم و تربیت. به عبارت دیگر، نهادها، شیوه‌های فکر و احساس و عمل نسبتاً پایدار، تبلور یافته و ساختمندی هستند که جامعه را تشکیل می‌دهند و وجوه الزام‌آوری برای افراد ایجاد می‌کنند. گوردیچ شوی‌واره تلقی کردن نهاد را مورد انتقاد قرار داده است. نهادها در واقع بازتابی از حوزه‌های نمادین هستند و از نظام‌های هنجاری تابعی و ارزشی شکل می‌گیرند و تابعی از تحولات هستند (بودون و بوریکو، ۱۳۸۵).

هر نهاد، خود از زیر مجموعه‌هایی تشکیل می‌شود مثلاً حول نهاد خانواده از دواج محارم، خانه، وراثت خویشاوندی / حول نهاد مالکیت جریان ثروت روابط کار و شیوه‌های تولید و مبادله کالاها و خدمات و اتحادیه‌های کاری / حول نهاد دین، ارتباط با امر قدسی و سازمان‌ها و سلسله مراتب‌های ناشی از آن / حول نهاد دولت، گردش قدرت، شیوه‌های حکومت و قوانین و حول نهاد تعلیم و تربیت الگوی آموزشی اقتدارگرایانه یا آزادی‌خواهانه شکل می‌گیرد (گولد و کولب، ۱۳۸۴).

نونهادگرایی پس از دهه ۸۰ میلادی به عنوان یک رهیافت توسعه یافت. دی‌مگیو و پاول (۱۹۹۱) و ۱۹۸۳ با بصیرت‌های تازه‌ای در سنت نظری مارکس - وبر، پایه‌های اولیه این رهیافت را ریختند. در واقع این رهیافت در یک سنت علمی پایه دارد. در این‌جا منظورمان سنت برجای مانده از مارکس و وبر است. به نظر می‌رسد می‌توان همه نوآوری‌ها را به این صورت توضیح داد که بصیرت‌های تازه و انقلابی در متن سنت‌ها و به همین دلیل افق‌های تازه‌ای می‌کشایند و تجربه‌های تازه‌ای فراهم می‌کنند. تجربه نونهادگرایی هم به نوعی در سنت نظری کارل مارکس و ماکس وبر، (سنت مارکس - وبر) ریشه دارد.

یکی از مهم‌ترین اکتشاف‌های مارکس اهمیت مناسبات تولید بود. او در مقابل این ایده که "ما آن چنان که می‌اندیشیم زندگی می‌کنیم، یک دیدگاه دیگر ارائه کرد که بر اساس آن ما غالباً آن چنان که زندگی می‌کنیم، می‌اندیشیم". هر چند نظریه‌پردازان بزرگ دیگر - و قبل از همه ماکس

وبر - ملاحظاتی جدی درباره الگوی زیربنا و روبنای مارکس عنوان کردند (جاناتان، ۲۰۰۰)، ولی مجموع سنت نظری "مارکس - وبر" بستری برای برنامه‌های پژوهشی و نظریه‌پردازی‌های بعدی شد.

رهیافت نونهادگرایی بر اساس این سنت نظری توسعه یافت. دی. سی. نورث (۲۰۰۵ و ۱۹۹۰، ۱۹۹۶) - که بعضی از آثار او (۱۳۷۷ و ۱۳۸۴) به فارسی ترجمه شده‌اند - کار خود را از دانشگاه واشینگتن آغاز کرد و در سال ۱۹۹۳ برنده جایزه نوبل شد. (نورث، ۱۹۹۰ و ۱۳۷۷؛ جانتینگه، ۲۰۰۳؛ شرلی، ۲۰۰۳) بر اساس رهیافت نونهادگرایی، این نهادها و هم‌کنشی میان آن‌هاست که جامعه و فرهنگ را شکل می‌دهد. منظور از نهادها - در نونهادگرایی - فراتر از سنت صرفاً اقتصادنگر است. این رهیافت تأکید دارد که خود مناسبات تولید نیز در شبکه درهم تنیده‌ای با سایر نهادها عمل می‌کند (جاناتان، ۲۰۰۰).

هنگامی که بخواهیم اخلاق اجتماعی در ایران را با بهره‌گیری از رهیافت نونهادگرایی بررسی بکنیم لازم است به کم و کیف نهادها و زیر مجموعه‌های نهادی نیز توجه کنیم. در این‌جا چند مثال می‌آوریم:

۱. باید ببینیم شیوه‌های تأمین معاش، مناسبات تولید و کم و کیف مبادلات چگونه است مثلاً آیا ایلیاتی است؟ یا گله‌داری و حشم‌داری و ایلیاتی؟ یا سهم‌بری دهقانی؟ یا بازرگانی یا صنعتی و یا اقتصاد دانش است؟ وقتی زندگی مردم با اقتصاد دانش بگردد به گونه‌ای خاص فکر و رفتار می‌کنند و فرهنگ و جامعه‌شان شکل خاصی خواهد داشت و هنگامی هم که زندگی‌شان با اقتصاد صنعتی بگردد، یا با اقتصاد بازرگانی و به طریق اولی اقتصاد دهقانی و ایلیاتی، به گونه‌های دیگر زندگی می‌کنند.
۲. روابط کار چگونه است؟ آیا ساده است و همه کارها را همه می‌توانند انجام دهند؟ یا پیچیده است و تقسیم کار صورت می‌گیرد و امور، تخصصی می‌شوند و تقسیم کار اجتماعی، تمایز و افتراق یافتگی و... پدید می‌آید؟ ۳. آیا مالکیت فردی نیرومندی هست یا نه؟ ۴. امنیت وجود دارد یا ندارد؟ کم است؟ زیاده است؟ ۵. ساخت قدرت چگونه است؟ دست به دست شدن قدرت چگونه است؟ در بعضی جاها اگر قدرت بخواهد اصلاح شود، براندازی صورت می‌گیرد و همه چیز به هم بخورد و در جای دیگر، قدرت با هزینه‌های محدودی جا بجا می‌شود. ۵. الگوی زیست کوچ‌نشین است؟ روستائین است؟ شهرنشین است یا جهانی است؟ غارتباطات راه‌ها و جایجایی‌ها چگونه

است؟ ۷. زیستگاه آب هوا و منابع چگونه‌اند؟ ۸. وضع جنگ و صلح چگونه است؟ آیا جامعه غالباً درگیر جنگ است؟ تحرکات میان افراد و گروه‌ها، عمدتاً به شکل غارتی است یا رقابتی؟ واگرایی وجود دارد یا هم‌گرایی؟ ۹. تعلیم و تربیت چگونه نهادمند شده است؟ تعلیم و تربیت سخت‌گیر و نخبه‌گراست یا واقع‌بین و عام‌گرا؟ برای مثال، تعلیم و تربیت پراگماتیستی، یک نوع نهاد آموزشی ویژه در ایالات متحده را شکل داده است. ۱۰. نهاد دین چگونه است؟ حجم شرعی دین چقدر است؟ اساساً دین در مقایسه با جنبه معنایی چقدر جنبه نهادی دارد؟ دین به چه میزان یک حقیقت متعین یا نامتعین است؟ مثلاً در نظر بگیرد در جامعه‌ای، دین کمتر از این‌که به اصطلاح "شرع" باشد و وجه شرعی داشته باشد بیشتر یک حقیقت و یک ایده است؛ این‌جا دین نامتعین‌تر از آن است که سایر معانی و ارزش‌های موجود را محدود کند.

اخلاق، محیط نهادی و منطبق اقتضا

مجموعه آنچه در این ۱۰ مورد برای نمونه گفته شده، در تعامل با هم چیزی را به وجود می‌آورند که به آن محیط نهادی گفته می‌شود؛ در رهیافت نونهادگرایی همه چیز حول و حوش این محیط نهادی توضیح داده می‌شود. این محیط نهادی است که بر تعریف مشروعیت تأثیر می‌گذارد، نفوذی فراگیر بر رفتار مردم دارد و سرچشمه باورها و ارزش‌های جمعی است. برای مثال وقتی نهاد خانواده و سیاست، پدرسالارانه است نوعی مشروعیت برای خشونت به وجود می‌آید؛ پدیری که فرزندش را برای تربیت، تنبیه فیزیکی می‌کند ذاتاً آدم بدی نیست، بلکه از نظر او خشونت برای تربیت لازم است. این در واقع نهاد پدرسالاری است که این شکل از مشروعیت را برای کنترل رفتار دیگران به همراه دارد. در سطح سیاسی هم به همین صورت است؛ آن‌هایی که در نظام پدرسالاری سیاسی خشونت دولتی را اعمال می‌کنند، چه بسا واقعاً برای این کارشان توجیه داشته باشند؛ چنین نیست که بیماری روان‌شناختی داشته باشند، بلکه در این محیط نهادی، نوعی مشروعیت برای خشونت به وجود می‌آید؛ نوعی خشونت مشروع و مقدس، معنا پیدا می‌کند. پدرسالاری خانوادگی و سیاسی از آن نوع محیط‌های نهادی است که به خشونت مشروعیت می‌بخشد. این‌هاست که بر خلق و خو و اخلاق مردمان سایه می‌اندازد.

قواعد رسمی (مانند قوانین) و غیر رسمی (مانند

هنجارها، رویه‌ها، خلقیات) تحت تاثیر همین محیط نهادی شکل می‌گیرند. تقلب در امتحان را در نظر بگیرید. دانشجویان و دانش‌آموزانی که واقعا افراد خوبی هستند و ذاتا بد اخلاق محسوب نمی‌شوند، شزارت ذاتی ندارند و در خانواده‌های محترمی هم زندگی می‌کنند، به محض غیبت معلم، وسوسه تقلب دارند! دوستانشان هم این را می‌بینند؛ گویا تقلب قباحت ندارد؛ تقلب یک هنجار است؛ این هنجار از محیط نهادی برآمده است. در نهادهای ما، آن قدر کنترل از بیرون وجود دارد که وقتی کنترل از بالا نباشد، تقلب آغاز می‌شود. وقتی دائما می‌خواهیم از بیرون کنترل کنیم (یعنی تو متقلبی، او متقلب است و همه متقلبنند)، نهاد چنین القا می‌کند که همه متقلبنند؛ تصویر ذهنی که نهاد با الگوهای کنترل بیرونی به مردمان داده است، تصویر فرد متقلب است.

این محیط نهادی است که چارچوب‌های انتخاب عقلانی و یا عمل به وظایف ما، با ارجاع به آن شکل می‌گیرد؛ بر مردم سخت می‌گیریم و می‌گوییم به وظیفه عمل می‌کنیم. سمت و سوی انتخاب عقلانی را نیز در چارچوبی صورت‌بندی می‌کنیم که متأثر از نهاد است؛ اصلا این محیط نهادی ماست که عقل را تعریف می‌کند. در یک محیط نهادی، عقلانیت این است که به مردم کمک کنیم. آدام اسمیت می‌گوید قصاصی که هر روز صبح به دکان می‌رود و می‌کوشد تا به مردم گوشت خوب بدهد، عاقل است، چون می‌فهمد برای تحقق منافع شخصی‌اش باید گوشت خوب به مردم بدهد و منافع فردی را به میان‌جیگری منافع جمعی دنبال بکند. این نوعی از عقلانیت است. اما در یک محیط نهادی دیگر، چه بسا انتخاب عقلانی را در این بینیم که بازاری بسوزد تا دستمالی نصیب ما شود. محیط نهادی، نفوذی از نوع "شناختی" نیز دارد و سرمنشا سازه‌هاست (اسکات، ۲۰۰۱). باورها و الگوهای رفتاری و ترجیحات عاملان اجتماعی از این محیط متأثر است (اکاسیو، ۱۹۹۷، تورنتون، ۲۰۰۲).

یکی از مفاهیم کلیدی در نهادگرایی، منطق اقتضاست. منطق اقتضا^۱ این است که رفتار عاملان را محیط نهادی اقتضا می‌کند؛ رفتار عاملان مقتضای محیط نهادی است. اقتضای محیط نهادی بی‌اعتمادی، پنهان‌کاری است. در جامعه‌ای که کسی نمی‌تواند به دیگری اعتماد کند، پنهان‌کاری گسترش می‌یابد. منظور آن

نیست، که افراد صرفا به لحاظ روانشناختی و... به دیگران اعتماد نمی‌کنند؛ بلکه این بی‌اعتمادی در یک بستر نهادی شکل گرفته است. منطق اقتضا از محیط نهادی نشات می‌گیرد و در آن، نظام‌های نمادین، الگوهای شناختی، شابلون‌های اخلاقی^۲ و قالب‌های اخلاقی^۳ به وجود می‌آیند (هال و تیلور، ۱۹۹۶). برخی محیط‌ها اقتضای می‌کنند فرد غالبا دروغ (گاهی هم مصلحت‌آمیز) بگوید یا تملق کند. محیط‌ها اقتضا می‌کنند فرد شفاف نباشد، دورویی در پیش بگیرد یا فسادپذیر باشد.

معنای اخلاق، احترام به خود، احترام به دیگری و احترام به محیط است (چه محیط اجتماعی، چه محیط‌زیست و چه کل محیط کائنات و هستی). اما شرایط نهادی و تاریخی یک جامعه می‌تواند هر سه نوع حرمت‌داری را از بین ببرد. مثلا القاء‌کننده نوعی احساس مفولیت سیاسی به مردم بشود و عزت نفس را از آنان بگیرد و به خود- حرمتی‌شان، لطمه بزند. عزت نفس- به تعبیر روانشناسان- مبنای اخلاقی شدن است؛ اما اگر مردمان در یک محیط نهادی، تفکر علی^۴ را از دست بدهند و افراد نتیجه بگیرند که "من علت حوادث نیستم"، این امر تهدیدی برای اخلاق به شمار می‌رود. وقتی فرد "خود اثربخشی"^۵ را از دست می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که "من چیزی نیستم، در میان نیستم و مطرح نیستم" در نتیجه، دامن برمی‌کشد و گلیم خویش بیرون می‌برد و به احساس و منزلت او لطمه وارد می‌شود. از سوی دیگر، محیط پر تعارض، تعصب آلود و خشن، به دومین بعد اخلاق، یعنی حرمت‌داری دیگران لطمه می‌زند. در محیط بی‌اعتمادی مطلق، بدبینی مطلق، ترس از دسیسه‌چینی، پنهان‌کاری و غیبت، احترام به دیگری آموخته و نهادینه نمی‌شود، بلکه دورویی و نظایر آن رشد می‌کند. سومین مساله، لطمه خوردن احترام به روح جمعی جامعه است. اگر بخواهیم دور‌کیمی به موضوع نگاه کنیم، آن روح جمعی که او حتی خدا را نمادی از آن می‌داند، در محیط پرکشاکش، افول می‌کند.

نتیجه‌گیری

تجربه‌های زیسته مردمان در یک جامعه، در خلا شکل نمی‌گیرد؛ تجربه‌های زیسته ما، در یک فرآیند تاریخی و در یک محیط نهادی شکل می‌گیرد. این تجربه‌ها تحت تاثیر محیط نهادی- تاریخی، سرچشمه الگوهای پنداری، کلامی و

ارتباطی ما می‌شوند. از این دیدگاه، هر نوع تغییر پایدار در اخلاق اجتماعی، الگوهای رفتاری و در خلق و خو و روحیات، مستلزم تغییراتی در محیط نهادی و تاریخی است؛ تا محیط نهادی و تاریخی تحول پیدا نکند، تغییر پایداری در خلق و خوی ما، قابل تصور نیست. اخلاق توسعه یافته به نهادهای توسعه یافته نیازمند است.

خلق و خوی متحقق مردمان، پاسخی است به محیط‌های اجتماعی و جامعه. هر محیطی یک میدان بازی است. یک منطق موقعیت^۶ است؛ هر موقعیتی یک منطق دارد. وقتی اتوبوس‌ها سر وقت بیایند و بروند و به قدر کافی وجود داشته باشند، مردم در صف می‌ایستند و رفتار منظمی دارند. ایستگاه هم آرام است و مردم به یکدیگر احترام می‌گذارند. اما وقتی اتوبوس کافی وجود ندارد، مطابق منطق موقعیت، مردم از سر و کول هم بالا می‌روند تا برای خود جایی در اتوبوس پیدا کنند و خود را به محل کارشان برسانند. هر محیطی، میدانی برای بازی و رفتارهای آدمیان و ارتباط آن‌هاست و بازی خود را اقتضا می‌کند. ما می‌توانیم از طریق فهم منطق موقعیت، خلق و خوی مردمان را بفهمیم. هر موقعیتی، مستعد تکثیر و ترویج و رشد یک خلق و خوی ویژه با الگوهای رفتاری خاص است. هر نوع پروژه تغییر در خلق و خو نیاز به توسعه محیط نهادی دارد. در واقع ما به یک نوع تفکر معکوس نیاز داریم؛ باید ببینیم نهادهای ما چه ویژگی‌هایی داشته‌اند که ما دچار این نوع خلق و خواها شده‌ایم.

در تاریخ ایران، محیط نهادی چندان برای اخلاق مساعد نبوده است. در دوره معاصر نیز تحولات نهادها و تغییرات اجتماعی و فرهنگی به درستی مدیریت نشده‌اند و هویت جامعه دچار تحولاتی شده است، زیرا ارزش‌ها و هنجارهای سنتی مساله‌دار و بحث‌انگیز شده‌اند، ولی جای آن‌ها را ارزش‌های جدید نگرفته است و در نتیجه، نوعی بحران هویت به وجود آمده منشأ بسیاری از مسائل و ناهنجاری‌ها و ضعف‌های هنجاری در ایران شده است.

در چنین شرایطی؛ اخلاقیات اجتماعی مهم‌ترین لطمه را متحمل شده است. سیاست سیطره سنگینی بر سایر نهادها داشته است؛ نهادهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تحت تاثیر گسترده تحولات نهادهای سیاسی بوده‌اند؛ دگرگونی‌های نهادهای سیاسی نیز نامنظم،

بی قاعده و غیر قابل کنترل بوده‌اند و اجازه نداده‌اند نهادهای دیگر، سیر تحول و توسعه آرام و منظم خود را طی کنند. ساخت قدرت سیاسی و نهاد سیاسی، در برابر میل به تغییر به شدت متصلب و انکش نشان داده است.

هرگونه ایجاد تغییر ناگهانی و نسنجیده در نهاد دولت، وضع را از آنچه هست شلوغ‌تر می‌کند. در بسیاری از جوامع، دولت با توانایی‌های مدیریتی خود و دستگاه قضایی با ویژگی‌ها و دستگاه مدیریتی خود، زمینه‌ساز گذار به دموکراسی و توسعه و ترقی شده‌اند؛ در حالی که در ایران، این وضع به وجود نیامده است. ضعف‌های ساختاری سبب شده‌اند عوامل غیر دولتی نیز نتوانند این گذار را به درستی مدیریت کنند.

اساسا عاملان تغییر در دوره معاصر، نسبت به تحول جامعه، غالباً نگاهی علت‌العللی و آن هم سیاسی داشته‌اند. دیدگاه علت‌العللی، ساده و ناکارآمد است. ما به اسطوره علت‌العلل عادت کرده‌ایم و می‌خواهیم همه چیز را به یک علت‌العلل نسبت بدهیم و همه چیز را به شکل خطی با آن توجیه کنیم. در حالی که دیدگاه شبکه‌ای^{۱۲} می‌گوید نهادهای شبکه‌ای درهم تنیده‌اند و محیط نهادی، شبکه پیچیده‌ای از نهادهاست. برای تحول و توسعه این محیط نهادی، باید شبکه‌ای فکر کنیم، از ساده و خطی و علت‌العللی نگاه کردن بپرهیزیم و در پی راه‌های انقلابی و فوری و نخبه‌گرایانه نباشیم؛ تجربه تاریخی و یافته‌های نظریات بشری و تحقیقات به ما می‌گویند تا زمانی که می‌خواهیم با نگاه علت‌العللی خطی و ساده چیزی را به عنوان علت‌العلل پیدا کنیم و با تغییر انقلابی و راه‌حل‌های فوری و آن هم به شکل نخبه‌گرایانه، آن علت‌العلل را نشانه بگیریم تا اصلاحاتی در رفتارمان ایجاد شود، به نتیجه مطلوب نخواهیم رسید.

نگاه ساده‌سازانه، در بهترین حالت معتقد است علت‌العلل مشکلات ما (و از جمله اخلاق اجتماعی ما) استبداد بوده و این سبب شده است ما دروغ بگوییم، تملق کنیم، مسئولیت‌ناپذیر و خودمدار باشیم. از این منظر، اگر به اشکال نخبه‌گرایانه و انقلابی و سریع و قهرآمیز، تکلیف استبداد روشن شود، مشکل ما هم حل می‌شود. این بهترین شکل نگاه علت‌العللی، خطی و ساده است. اما به نظر می‌رسد حتی استبداد هم خود گوشه‌ای از یک شبکه است؛ استبداد، گرهی سفت از کلاف پیچیده تاریخ و ساختارهای جامعه

ایرانی است. ما نیازمند یک رویکرد شبکه‌ای و طراحی آهسته و پیوسته و در عین حال کل‌گرایانه^{۱۳} هستیم. باید همه‌جانبه و شبکه‌ای نگاه کنیم و طراحی ژرف و مشارکت‌جویانه و نه نخبه‌گرایانه بجوییم. همه باید در این طرح آهسته و پیوسته و همه‌جانبه و گسترده مشارکت کنند. تغییرات "طولانی مدت" طراحی آهسته و پیوسته و گسترده و ژرف و مشارکت‌جویانه - و نه نخبه‌گرایانه - را طلب می‌کنند. از طریق انباشت این کنش‌ها (یعنی کنش‌هایی که معطوف به تغییر ساختار و رفتارند) و عملکردهای تکرار شونده آن‌ها، تحول ایجاد می‌شود و پا به پای ساختارها، رفتارها تغییر می‌نمایند مردم هم در این تغییر مشارکت دارند و در متن آن تحول پیدا می‌کنند. تغییر اخلاق اجتماعی، پروژه‌های طولانی و همه‌جانبه است. پروژه‌های فرهنگی، سیاسی، مدنی، اقتصادی، شهری، محله‌ای، اجتماعی، آموزشی، فکری، بخشی و میان‌بخشی است؛ طرحی گسترده که نیازمند حضور فعال کنشگران و نیز مشارکت مداوم و فراوان مردم است. از طریق این کنش‌ها، عملکردها تکرار می‌شوند و از طریق عملکردهای تکرار شونده، ساختارها و رفتارها پا به پای هم تحول پیدا می‌کنند...

این دیدگاه که چند گروه نخبه می‌خواهند طرحی دیگر بیندازند و فلک را سقف بشکافند و عالمی دیگر و آدمی دیگر بسازند، دیدگاهی اراده‌گرایانه و رمانتیک است؛ در مقابل، بر اساس دیدگاه ساختارگرایانه نیز گویی ساختارها تغییر پیدا نمی‌کنند؛ اما بر اساس دیدگاه تلفیقی "عاملیت و ساختار" هرچند ساختارها مهم و تعیین‌کننده‌اند و رفتار ما را شکل می‌دهند، ولی ساختارها تنها وجه قضیه نیستند، کنش اخلاقی و اجتماعی هم وجود دارد و عاملیت انسانی هم موثر است. ما برای کنش نیازمند ساختاریم و از امکانات ساختار برای کنش استفاده می‌کنیم. دقیقاً از این طریق است که ساختارها نیز با طرح اقدام ما تغییر می‌کنند و زمینه‌ای برای کنش‌های دیگر و بیشتر فراهم می‌آید و از این رهگذر، اخلاقیات اجتماعی توسعه و تعالی پیدا می‌کند.

پانوش‌ها

1. What question / 2. Why question / 3. How question / 4. Essentiality / 5. Institutional Analysis / 6. Path Dependency / 7. Logic of Appropriateness / 8. Moral Templates / 9. Causal Thinking / 10. Self Efficacy / 11. Situational Logic / 12. Networking Vision / 13. Holistic

منابع

۱. ریمون، بودون و بوریکو، فرانسوا: فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه عبدالجسین نیک‌گهر، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵.
۲. جولیوس، گولد و ل. کولب و ویلیام: فرهنگ علوم اجتماعی، محمد زاهدی و گروه مترجمان، تهران، مازیار، ۱۳۸۴.
۳. داگلاس، نورث: نهادها، تغییر نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۷۷.
۴. ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، نشر نی، ۱۳۸۴.

5. DiMaggio, Paul J. and Walter W. Powell: "The Iron Cage Revisited: Institutional Isomorphism and Collective Rationality in Organizational Fields," *American Sociological Review*, 48:147-160, 1983.
6. DiMaggio, Paul J. and Walter W. Powell: "Introduction", P.p. 1-38 In *The New Institutionalism in Organizational Analysis*, edited by Walter W. Powell and Paul J. DiMaggio, Chicago, University of Chicago Press, 1991.
7. Hall, Peter A. and Rosemary C. R. Taylor: "Political Studies", 44(5):936-957, 1996.
8. Jonathan, Joseph: *The Structure of the Social, Philosophy of the Social Sciences*, Vol. 30, No. 4, 508-527, SAGE Publications, 2000.
9. Jutting, Johannes: *Institutions and development: A critical review*, OECD, Technical Press.
10. North, Douglass Cecil: (1990) *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Cambridge University Press, 2000.
11. *Empirical Studies in Institutional Change*, Cambridge University Press (edited with Lee Alston & Thrainn Eggertsson), 1996.
12. *Understanding the Process of Economic Change*, Princeton University Press, 2005.
13. Ocasio W.: "Towards an Attention-Based View of the Firm.", *Strategic Management Journal*, 18:187-206, 1997.
14. Scott, Richard W.: *Institutions and Organizations*, 2nd ed. Thousand Oaks, Sage Publications, 2001.
15. Shirley, Mary, M.: What does new institutional economics tell us about development? Working paper presented at annual meetings of ISNIE, Hangray, September 2003.
- Thornton, P. H.: "The Rise of the Corporation in a Craft Industry: Conflict and Conformity in Institutional Logics", *Academy of Management Journal*, 45: 81-101, 2002.

